

# خیابان در غیاب زندگی

مرضیه بهرامی برومند



«زن، زندگی، آزادی» مضامین اصلی جنبش بزرگ اجتماعی در بیان اعتراضات در پی مرگ مظلومانه‌ی مهسا/ژینا امینی است. مرگ دلخراش و تن به کمای رفته او بر تخت بیمارستان نماد سال‌ها سرکوب تن آنها و انفعال و افسردگی ملی در همه‌ی آن سال‌ها بوده که سرانجام منجر به نیرویی رهایی‌بخش برای جنبش اعتراضی علیه سرکوب ناشی از طردشدگی و تحقیر شد. بیشتر معترضان، نسل جوان به‌ویژه دهه‌ی هشتادی‌ها، زنان و دانشجویان بودند. به نظر می‌رسد این جنبش حکایت جوانانی است که در برابر حکومتی مردسالار، ناکارآمد و به‌غایت مرکزگرا، در برابر اخلاقیات ضد زن و ضدجهانی‌شدن و سلسله‌مراتب انعطاف‌ناپذیر دست به شورش زده‌اند. انباشت مستمر بحران و انواع شکاف‌های اجتماعی، معضلات اقتصادی و انفعال سیاسی در درون جامعه از یک‌سو و تداوم سیاست تنازع، طرد، و خشونت از جانب نظام حاکم از سوی دیگر باعث پیدایش حجم عظیمی از نارضایتی‌ها، ناآرامی و خشم‌های انباشته در میان اقشار و بخش‌های مختلف به‌ویژه آن بخش‌های جامعه شده است که فشار مضاعفی را تحمل می‌کردند؛ نظیر زنان و جوانان.

واژه‌ی «آزادی» در این شعار حکایت از آزادی نه برای تغییر یا کامیابی، که آزادی و رهایی برای سرپیچی و به پرسش کشیدن قدرت است. از منظر «ژولیا کریستوا» پرسش کردن از قوانین، هنجارها و ارزش‌ها لحظه‌ای حیاتی در زندگی روانی افراد یک جامعه است. این لحظات «ستایش از امر منفی» (کریستوا، ۱۳۹۷) است. چون از رهگذر به پرسش کشیدن چیزهاست که «ارزش‌ها» دیگر به امتیاز تبدیل نمی‌شود و به معنایی از سیالیت، چندظرفیتی بودن و زندگی دست می‌یابند. در این جنبش میل خشم‌آگینی وجود دارد برای واری و تجدیدنظر در هنجارهای حاکم بر امر خصوصی و امر عمومی، امر درونی و اجتماعی، و میلی برای صورت‌بندی‌هایی جدید و تا ابد قابل منازعه.

به پرسش کشیدن نهادهای سلطه‌جویانه و دولت تمرکزگرا خود یک کنش انقلابی است. کنش انقلابی «ما نمی‌خواهیم» و نفس پرسش، سرپیچی از وضع موجود است، همانطور که کریستوا معتقد است؛ شادمانی تنها به قیمت سرپیچی به‌دست می‌آید که از این نظرگاه، غیاب پرسش، غیاب زندگی‌ست. آنچه در جنبش اخیر، مردم «طرده‌شده» و «رنج‌دیده»، جوانان و به‌ویژه زنان، علیه‌اش به پاخاستند، یک جنبش

اجتماعی و سیاسی برای تثبیت حق «احترام به زیست روزمره» و حق «شاد زیستن» است. زیست و زندگی روزمره امری بدن‌مند است.

در پی انقلاب ۵۷ گفتمان حاکم و آرمان‌های ایدئولوژیک نظام نوین‌یاد اساساً «زندگی روزمره» و مطالبات زیستی و بدن‌مند مردم عادی را با نگاهی تحقیرآمیز همچون امری مبتذل می‌نگریست. در حالی که زندگی روزمره اصلی‌ترین قلمرو تولید معناست. قلمرویی که در آن قابلیت‌ها و توان‌مندی‌های فردی و جمعی ساخته می‌شود. بازشناسایی این قابلیت‌ها و توانایی‌ها و داشتن نگاه انتقادی به خود و نظام است که سبب می‌شود انسان‌ها هم به شناخت «خود» و «دیگری» و روابط‌شان و هم به شناخت جامعه و جهان پیرامون‌شان نائل آیند و با ایجاد تغییراتی در زندگی فردی و جمعی خود یعنی در جهان اجتماعی آن‌گونه که هست به جهان اجتماعی آن‌گونه که باید باشد دست یابند.

از منظر هانری لوفور<sup>۱</sup> (۱۹۹۱)، پیش‌زمینه‌ی تغییر جهان، شناخت قلمرو زندگی روزمره و مهم قلمداد کردن ظرفیت این امر معمولی و در عین حال ناآشنایی است که توان و قابلیت‌های بشری را شکل می‌دهد. در نظام و سیستمی که همه‌ی ابزارهای ارباب و وحشت ایدئولوژیک برای سرکوب زندگی روزمره مهیا باشد و آدم‌ها در زندگی روزمره قادر نباشند به ضرورت‌های تحمیل شده بر جامعه نگاه انتقادی داشته باشند، نمی‌توانند در شرایط تغییر جامعه امکان مشارکت داشته باشند. از همین رو، در صورت سرکوب عاملیت در زندگی روزمره و نادیده گرفته شدن قلمرو روزمرگی، فضا برای اعتراض به ساختار حاکم در خیابان برای دیده شدن خود و مطالباتشان آماده می‌شود. قدرت مسلط و سرکوب‌گر با زندگی روزمره و بدن دشمنی ذاتی دارد. بدن برای این فضای سرکوب و نظام ایدئولوژیک، پیشاپیش شَر است. این دشمن‌انگاری بدن موجب طرد و سرکوب بدن در عرصه‌های مختلفی نظیر انواع تنانه‌ی آدمیان شده است. تاریخ معاصر ایران به‌ویژه بعد از انقلاب ۵۷ شواهد بسیار از ستم‌هایی دارد که ناعادلانه بر بدن رفته است و طی آن همواره نیروهای سرکوب و ایدئولوژی رسمی علیه بدن و زیست روزمره در برابر نیروهای رهایی‌بخش صف‌آرایی کردند. ایدئولوژی رسمی از فقه

سنتی تغذیه می‌کند و سیاست‌های فرهنگی پیشاپیش بخش بزرگی از جریان‌های معمول زندگی و زیست روزمره را ذیل نوعی ابتذال و آسیب می‌فهمند و در نهایت دست به تحقیر آن می‌زنند و در خوانش افراطی ایدئولوژیک و «انقلابی»، زیست بدن‌مند به مفهوم برهنگی و عُریان‌بودگی تقلیل پیدا می‌کند.

نسبت دادن مفهوم برهنگی به خواست و مطالبات سوژه‌ی مدرن و «رابطه‌مندی» بدن و قلمروهای فرهنگی، اجتماعی، مکانی، و تاریخی منضم به آن به معنای جنسی کردن همه‌چیز است. جنسی کردن بدنی که خواستار حق زندگی و حق شادی است. زنان و دختران معترض نه در پی کسب قدرت و بدن جنسی‌شده، که به دنبال تجربه‌ورزی تنانه و جمعی و حق مالکیت بر بدن خود و در تمنای گفتمان و زبانی زنانه هستند. زبانی که به‌واسطه‌ی شبکه‌ی تاریخی مدرنی از گفتمان‌های دانش/قدرت به صورت نظام گفتاری و نوشتاری و توسط و نهادهای اجتماعی قدرتمند مانند آموزش و پرورش، نظام دانشگاهی و نهاد پزشکی و رسانه و غیره... با آشکار کردن باستان‌شناسی بدن زنانه درونی و تقویت شود. جنبش (زن، زندگی، آزادی) خواستار عدم نگاه جنسی و برهنه‌پندارانه به بدن زنان است که درمقابل طالب حق زیستن و شادی و رابطه‌مندی بدن خود هستند و در این امید است که به شکل‌گیری نوع جدیدی از زندگی خصوصی و عمومی بدون دخالت حاکمیت و رهایی از کنترل‌های خردکننده‌ی کرامت انسانی بینجامد.

کرامت انسان‌ها مانع از آن است که سوژه درون خود فرو رود و زندگی روزمره‌اش به تمامی سرکوب شود. سرکوب تنانگی و زندگی روزمره انسان را چنان نگران و عاصی می‌کند که دست به نافرمانی می‌زند و در قالب کنش‌گری‌هایی چون به پرسش کشیدن‌ها، نقادی‌ها، نپذیرفتن‌ها و انواع نافرمانی مدنی، نخواستن‌ها، رویارویی و ستیز، ناآرامی و سرانجام شورش خودنمایی می‌کند. انسان اعتراض می‌کند تا اعلام کند که هنجارهای قالب شده بر هستی را دیده، شنیده، خوانده، به پرسش گرفته، نقد کرده و راه رهایی از آن را جست‌وجو کرده است. او می‌خواهد دیده شود، شنیده شود، از ساختارهای خردکننده و سهمگین قدرت رها و به زیست روزمره و شادی‌اش احترام گذاشته شود. اعتراض، انتقاد و عصیان آدمی‌نشانه‌ی بودن در هستی و فهمیدن آن

است تا از پس چنین بودن و فهمیدنی بتواند هستی را تا حد امکان به تسخیر خویش درآورد. براین اساس، می‌توان جمله‌ی معروف دکارت «می‌اندیشم، پس هستم» را به جمله‌ی «عصیان می‌کنم، پس هستم» تغییر داد و فهم کرد.

عصیان و «لحظات شورش» کنشگران و مردم انقلابی همچون کارگران در کارخانه‌ها، دانش‌آموزان در مدارس، کارمندان در ادارات و دانشجویان در دانشگاه‌ها و فرودستان و توده‌ی مردم، همه و همه در فضای عمومی یعنی در «خیابان» علیه صاحبان شکست‌ناپذیر قدرت برانگیخته می‌شود، همین جاست که در بسیاری از اوقات سرنوشت جنبش‌های سیاسی تعیین می‌شود. خیابان‌ها به واسطه‌ی ماهیت خود، بازنمایاننده‌ی تمام‌عیار شهری مدرنِ اعتراض به تمام معنا هستند. خیابان محل اصلی سیاست‌ورزی برای مردمان عادی است، کسانی که به لحاظ ساختاری از مراکز قدرت نهادی غایب‌اند. خیابان کالبدی است که در آن، اعتراض جمعی هم می‌تواند بیان شود و هم به وجود آید. عنصر فضایی در سیاست خیابانی، آن را از اعتصاب‌ها یا تحصن‌ها متمایز می‌سازد، زیرا خیابان‌ها صرفاً جایی نیستند که افراد در آن اعتراض می‌کنند، بلکه محلی است که افراد در آن اعتراض خود را ورای حلقه‌ی بی‌واسطه‌ی خود بسط می‌دهند. به همین دلیل، در خیابان نه تنها عناصر حاشیه‌ای شده همانند تهی‌دستان و بی‌کاران، بلکه کنش‌گران برخوردار از اندکی قدرت نهادی نیز از قبیل دانشجویان، کارگران، زنان، کارمندان و کاسبانی که راه‌پیمایی‌شان در خیابان‌ها به قصد بسط مبارزه‌شان انجام می‌شود، یافت می‌گردند.

راه‌پیمایی خیابانی «مدعوان» و نیز «غریبه‌ها» را گردهم می‌آورد که ممکن است حامی ناراضیاتی یکسان، واقعی یا تخیلی باشند و از همین‌رو ظرفیت فراگیر شدن آن و نه صرفاً اختلال یا بی‌ثباتی ناشی از شورش‌هاست که «مقامات» را تهدید می‌کند. این مقامات کسانی‌اند که قدرتی نافذ بر فضاهای عمومی اعمال می‌دارند در نتیجه، به همراه خود گشت‌های پلیس، نظارت ترافیکی و تقسیم فضایی می‌آورند.

با این همه، ورای این کلیت، «خیابان‌های اعتراض» جامعه‌شناسی متمایز خود را دارند، یعنی آمیزه‌ای از چندین ویژگی اجتماعی-فضایی‌اند. نخست، فضاهایی‌اند که در آن، جمعیتی متحرک می‌توانند به‌راحتی و به سرعت گردهم آیند پیش از آن‌که مجبور به پراکنده شدن شوند. از این رو، محوطه‌های درون و بیرون دانشگاهی در شهر (همانند

دانشگاه تهران)، یا یک مسجد جامع (مثل الازهر در قاهره)، خیابان یا شهرک صنعتی و یا شهرک مسکونی که محل اسکان یا اشتغال توده‌های ناراضی است، و به‌طور کلی فضاهایی که محل حضور جمعیت ناراضی است، همه و همه مکان‌های بالقوه‌ی مبارزه‌اند. خیابان‌های اعتراض معمولاً اهمیت تاریخی یا نمادین دارند، یا در برخی خاطرات ثبت‌شده‌ی شورش و پیروزی، یا صرفاً همانند میدان تحریر قاهره یا میدان آزادی تهران، یا برحسب مکان‌ها و نمادهای قدرت دولتی کاخ‌ها، پارلمان، دادگاه‌ها، وزارت‌خانه‌های دادگستری یا کشور و غیره.

خیابان‌های اعتراض به عنوان جایگاه شبکه‌های حمل‌ونقل جمعی - پایانه‌های اتوبوس، تاکسی یا مترو - که دسترسی به مشارکت‌جویان متحرک را تسهیل می‌کنند، از نواحی زاغه‌نشین حومه‌ای، جایی که اعتراضات تهنی‌دستان (برسر تخریب بیغوله‌ها، کمبود آب یا برق) اغلب در سطح همان محل باقی می‌ماند و از آن‌ها جلوگیری می‌شود، متمایز می‌گردند. مرکزیت، نزدیکی، و دسترس‌پذیری، هم در فضا و هم در زمان، ویژگی‌های حیاتی هر نوع خیابان اعتراض است. ورای جسمیت محض، خیابان‌های اعتراض برخوردار از اجتماعی‌بودن خاص هستند که از طریق آن، همبستگی انتقال داده می‌شود، نارضایتی بسط می‌یابد و اخبار فراتر از محیط‌های مجاور پخش می‌شوند. در این جا به نقش پایانه‌های اتوبوس، تاکسی یا مترو به منظور جابه‌جایی افراد، اخبار و دانش نه فقط ماورای محدوده‌های شهر، بلکه افزون‌تر از آن، به شهرستان‌های دورتر و فراسوی مرزهای ملی اشاره می‌کنیم. محلی چون میدان تحریر که در محدوده‌ی خود مراکز گوناگونی همانند مطبوعات، ایستگاه‌های تلویزیونی، هتل‌های خارجی، توریست‌ها، روزنامه‌نگاران و نیز ترمینال‌های اتوبوس دارد، احتمالاً انقلابیون سرخورده را جذب خود می‌سازد. «خیابان انقلاب» در تهران، بسیاری از این ویژگی‌های اجتماعی - فضایی را داراست. در سمت مقابل محوطه‌ی دانشگاه، صدها کتاب‌فروشی و انتشاراتی وجود دارند که به شکلی بی‌نظیر، این فضاها را وارد تاریخ روشنفکری معاصر می‌کردند. این بازار کتاب بی‌همتا، پاتوق پرسه‌زنی روشنفکری ایران، نه تنها مطالب آکادمیک، بلکه آثار انقلابی زیرزمینی هم ارائه می‌دهد. این بازار کتاب، همانند بازارهای قدیمی مملو از جمعیت، هویت متمایز خود را داشت و برخوردار از شبکه‌ی درونی مستحکمی

بود- جایی که خبرها پخش و شایعات تأیید می‌شدند. خیابان انقلاب شبکه‌ی سیاسی چشم‌گیر و محل تلاقی امر اجتماعی، فضایی و روشنفکری بود که نه تنها گروه‌های اجتماعی متفاوت، بلکه نهادهای بسیج‌گر (دانشگاه) و پخش دانش و اخبار را (زنجیره‌ی کتاب‌فروشی‌ها) گردهم می‌آورد (بهرامی برومند، ۱۴۰۰: ۲۸-۲۳).

به بیان دیگر، ورای مؤلفه‌ی زمانی، انقلاب‌ها در معنای شورش‌ها، بُعد فضایی گریزناپذیری را تصاحب می‌کنند. به همین دلیل، علاوه بر اندیشه در باب این‌که چرا انقلاب‌ها به وقوع می‌پیوندند، چه کسانی در آن‌ها مشارکت می‌جویند، و چگونه وقایع پیشروی می‌کنند، ما همچنین باید در این مورد که آن‌ها در کجا، در کدام فضاهای شهری روی می‌دهند، بیندیشیم. به بیان دقیق‌تر، چرا فضا/مکان‌های مشخصی از قبیل خیابان‌های شهر بیش از سایر فضا/مکان‌ها تبدیل به محل‌های کنش و بیان اعتراض عمومی می‌شوند؟ در کدام خیابان‌ها زندگی جریان پیدا می‌کند و یا خاموش می‌شود؟ و به کدام خیابان می‌توان زندگی و امید را دوباره بازگرداند؟

### منابع

بهرامی برومند مرضیه. (۱۴۰۰)، خیابان، فضا و قدرت، گردآوری و تألیف؛ تهران: نشر لوگوس.

Lefebvre, Henri. The production of space, Vol. ۱۴۲. Blackwell: Oxford, ۱۹۹۱

کریستوا، ژولیا. (۱۳۹۷)، علیه افسردگی ملی، مترجم مهرداد پارسا، تهران: نشر شوندا.